

المجالس الحسينية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والصلوة
والسلام على رسول محمد وآله اجمعين من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين امين اما بعد فيقول العبد الفقير الى رحمة الله الصمد الشيخ
محمد الحسيني بهذه المجالس الحسينية لله الحمد والمنة اولاً واخيراً طناً
المجالس چون سعاده قدم بوس حاصل شذنيخ ماقطب الاولياء
شيخ الاتقياء المتصف باوصاف الله المخلوق باخلاق الله الغاني
في الله الباقي بالله محمد بن احمد بن بضر المعروف بشيخ حسن محمد
بن شيخ ميا بجنوب بن شيخ بضر المستفيض من مولاه البصره ايد الله اللطيف
بلطفه الخفي والجلي امين فرمودند وامتوا الى العمة لله يعني لذات
الله كعبته بحوبيت ملك هر كه ملاقه ملك خواهد كرد بگرد خانه او ميگرد
برين نيت بكدام طرف دين ملك شود بعبده فرمودند در طواف
هفت شوط جراشد پس فرمود هفت صفت سبحانه تعالى را ذاتي
اند پس خيانت بر يك شرط بر يك صفة را ميخواهد بعبده فرمود

صفار و مروءه بجو جایکی الجیوة العلم الارادة القدره السميع البصیر الکلام
 بشش خانه ملک می شود کاه کاه دران جا ملک می نشیند زیر اچه ان
 برد و از شعایر الله تعالی اند باز مود در صفا و مروءه هفت سعی چرا
 شد زیر اچه تجلیات سجانه تعالی در مرکزہ غیر مسکر رہ است پس هفت
 سعی از جهت هفت صفت است بعده فرمود و عرفه بجو جایکی ملک دران
 جا بار عام میدهد پس مردمان دران جا جمع میشوند هر وقت که ملک تعیین
 کرده است پس هر وقت که ملک بار عام میدهد خود را زمینت میکند
 بسا زمینت کردن بدان سبب تسبیح در عرفه نشد زیر اچه حصول تجلی
 دران جا کمال نمی شود بعده فرمود احرام بجو استعداد که از جهت
 دیدن ملک میکند بجوب جامه احرام استعداد در دیدن سجانه و تعالی
 بترکه زمینت است و داشتند ذات خود را بجو امنیت بدان سبب منع کرد
 شد در احرام کس را رنجانیدن تا حد که فرمودند که موزیان را مرغیانند
 المجانس شفا قطب الاولیاء فرمودند منقولست از اشیح المشایخ قطب
 الاقطاب نصیر الدین محمود چند فواید بجهت وصول باری عزوجل
 وان شش خبر است دوام و صمود و دام صوم صوم صوری صوم معنوی

صوم صودی معروفست و صوم معنوی است که افطار بر تقابله طعام
 کند مقصود از صوم انقیاد نفس است و در صوم معنوی آن حاصل است
 سبب سکوت جز ذکر حق سبحانه و تعالی جهاد و دوام خلوت خجسته
 نفی خواطر و محو خطر جزق در خاطر نگذاری ازین خطر شرم دست بعده
 فرمودند مرد و مراد اند خواه خطر خواه خیر زیرا چه هر دو چیز حق است
 ششم ذکر باریط بر و ازین ذکر مراد مراقبه است و مراقبه چیست
 بعضی مشایخ گفته اند مراقبه آن تلازم قلبک بان الله ناظر علیک و آن
 از قبیل علمای است و بعضی گفته اند که مراقبه آنست که همچنین تصور کنی
 که خوف را بنظر دل بینی و آن از قبیل تصور است چه چیست تعلق قلب
 المرید بالشیخ المجلس چون قدم بوسی حاصل شد سخن در عشق بود
 قال شیخنا قطب الاولیاء یکی مرد بود بکر و محلی میگردید ناگاه نظر وی
 بر یکی افتاد زیباروی بود همچو افتاب آن مرد بر او مستلا شد و آن
 در دل وی افتاد و آن مرد در رای افتاد و آهی زدن گرفت بعده
 آن مراد مراقبه کرد روی بر زانو نهاد و بد بر آئینه دل وی زنگی پیدا
 پس آن مرد را غیرت پیدا شد و گفت یا خداوند مرا بچه بلا مستلا کردی

دای زد و این نظم بخواند

نظم

نه ان مرغم که با شتم صید هر دام
نه ان بحرم که گیسوم با جس ارام
نه ان خاکم که افتم زیر هر پای
نه ان ابرم که رو ارم بهر جای
نه ان بادم که در هر کو درایم
نه ابرم تاز هر سوخی بر ایدم
توی مقصود اگر مشغول غیرم
توی معبود اگر نزد یک دربرم
درین حال ان مرد بود سر از خرقة بر نه آورده بود یکی حبس آوردان
زیبای روی درین جان مرد موت مفاجات شد پس آن مرد خوش

حال شد و سچو فلک در جرخ آمد و این غزل خواند

عشق تو نظم هر که انگشت
از نیک و بدش برید چونند
دل خانه صبر اساس میگرد
ان قاعده را غنم تو بر کند
ان مرغ که از تو بال و پریافت
دشوار شود اسیر هر بند
بعده فرمود بعد در نفس حجابست راه خدای تعالی مشکل است اما
لطف سبحانه تعالی بسیار است من تقرب الی شبرا تقریب الیه
ذرا عاجبم و بگونه نباید که بغیر خدای دل نه بندد و زیاده معشوق را
ریشک بسیار می شود حکایت فرمود که یکی مردی بر سر کوی ایستاد

صاحب جمال برو که شت ان مردست ملا شد سر خود را در پی او نهاد و
هر چه مرا بود تو بودی آن صاحب جمال مودون بود گفت بهارک باشد
اما چنین مردی زیرک در دام من افتد در بغیت مرا خواهر بیت نه
چندان زیبا تر از من است درین زمان می آید و بیت گفت بیت
چو کل باشد چه کاراید سپر غم جواب آمد نمی شاید تیسیم
آن مرد نرم دل بود سخن وی قبول کرد و چشم از او برداشت و عجب
نظر کرد کسی را ندید معشوق را غیرت آمد و طبایحه بر روی زد و گفت
که ای مدعی شیار باش اگر عاشق منی با غیر حکمی و این رباعی خواند
برو جان مادر سر خویش گیر ^{باید} چو عاشق نه کار خود پیش گیر
تو با این که ای و کند بغل بدرگاه شایان نیایی محل
الله الحمد والمنه بعد و سخن در استخاره افتاد حکایت فرمود که بعضی
کتاب شافعی طریق استخاره این چنین است اول سه رقعہ نویسد
بسم الله الرحمن الرحيم خيره من الله العزيز الحكيم فلان بن فلان افضل
وسه رقعہ دیگر نویسد بسم الله الرحمن الرحيم خيره من الله العزيز
الحكيم فلان بن فلان لا تفعل پس زیر مصلایندارد پس دو رکعت

بگذارد بعد از سلام سجده دهد و سجده صد بار بگوید استخیر الله بر حمته
 خیر فی عافیه پس نشیند و بگوید اللهم خری فی جمیع اموری فی سیر منک
 و عافیه پس بگرداند و یک یک بکشد اگر فعل سه بار عالی بدون
 شوند آن کار بکند و اگر سه لا تفعل پس اول را ترک کند و پسند که در پنج کدام
 بیایی بدامی شود بر و عمل کند و اگر همه متساوی شوند کار هم متساوی شود
 و گفتند در خاطر من این کردن نمی آید و اگر کسی رحمت طلبیدی
 اذن فرمودی بعده سخن در ذکر و مراقبه افتاد سخننا قطب الاولیا
 قدس سره فرمود ذکر بر چهار نوع است یکی ناسوتی و دوم ملکوتی و سوم
 جبروتی و چهارم لاهوتی یعنی ذکر حقیقت احدی که ذکر یاشاره بهو
 این ذکر را نیز لامکانی گویند بجز این ذکر مکاشفه لاهوتی نشود و نیز
 ذکر زبانا ناسوتی گویند و ذکر دل را ملکوتی گویند و ذکر روح را جبروتی
 گویند و ذکر سر را لاهوتی گویند و نیز ذکر ناسوتی یعنی ذکر لا اله الا الله
 بر چهار قسم است اول یکی خلقی دوم دو خلقی چهارم چهار خلقی که از
 ذکر و در نیز گویند دیگر ذکر ملکوتی یعنی لا اله الا الله نیز بر هفت قسم است
 اول یکی نفسی و یک رکعتی دوم دو نفسی و در رکعتی سوم سه نفسی

کتاب سوره شوری کارکنند
 و اگر یک نفسی و یک رکعتی

سوم سه نفسی

ذی شبه ذی نمونه چهار ضربی ذکر با هو بر طریق المذمیه از دست
 می ستانند و در دهن می کنند ذکر بر طریق نشاط کبوتر لا اله
 الا الله و خلقی ذکر او در دو نفی اثبات نیز گویند الا الله
 ذکر یک خلقی لا اله الا الله ذکر سه ضربی در رکنی هم گویند
 الا الله ذکر چهار ضربی و چهار رکنی نیز گویند الا الله ذکر پنج ضربی و پنج
 رکنی نیز گویند الا الله ذکر صدای الا الله الا الله ذکر با حی یا قیوم
 دو خلقی مراقبه با ستمهار روز لا هوئی مراقبه و هو معکم ایما کنتم مراقبه
 ایما تولوا فثم وجه الله مراقبه الم بعلم بان الله یری مراقبه ظهور
 جلال و کبریا فی الیه من جل الوریه مراقبه تصور فنا خویش بعد از
 خواندن الی خلصنی عنی سه بار مراقبه الله معی الله حاضر فی الفنا
 ناظری مراقبه اسماء الحسنی مراقبه با حی یا قیوم مراقبه و الله بكل
 شیء محیط مراقبه آینه مراقبه لا اله الا الله بخط در مراقبه تلاوة و الله
 اعلم بالصواب المباحس سعادۀ قدم بوسی حاصل شد سخن در و لا
 می رفت یغنا زمود ولایت مکیه الواو و ففتح الواو هر دو طریق
 است بعده زمودند که محققان و مفسران گفته اند که مکیه الواو ملک

واماره است و بفتح الواو حضرت بعده فرمودند که ولایت بکبر الواو
عام است و بفتح الواو خاص است که مرشد طالب را بمطلوب رساند
باز فرمودند مرید را باید که متابعت بر سر کند در افعال و اقوال بعده
فرمود که درین راه مرید را متابعت بر قول و فعل و قلبا و قال و کلاما
است چون مرید قدم بقدم بر سر رود ثمرات و کرامات و مقامات
بر سر مرید را حاصل شود و بمقام بر سر رسد بعده فرمود که متابعت قوی
است که کلام وی موافق بکلام بر سر بود یعنی در دین و متابعت
فعلی است که عملی از افعال دنیا و دین بغیر امر بر سر نکند در حیات
بر سر و بعد مقام او هم بر حضرت او کار کند قدماء در متابعت افعال
بر سر بسیار کوشش نموده اند بعده ملازم این فرمودند که مردی ^{دینی}
بر شیخ المشایخ قطب الاقطاب شیخ احمد که تواتر و طعام نمی خورد
شیخ احمد پیش او طعام آوردان در پیش طعام بدست گرفت نزدیک
پنی آورد باز همان جای نهاد نخوردی باز گشت بر شیخ المشایخ شیخ
عزیز الله المتوکل علی الله آمد شیخ عزیز الله طعام پیش او آورد
او خورد بدست او نسخه بود شیخ بر سر رسید به نسخه است گفت دیوان

۱۰
پیرمنت میخواستیم مدتی بر شیخ ماند روزی التماس کرد که ای شیخ
چیزی بطلبم ما را بدهید شیخ فرمود بخواه او گفت بر ما را بردار نهاده
بودند شما دعا بکنید که ما را هم بردار بپند تا متابعت بر فعل را روز
شود شیخ گفت عزیز چه خواسته او گفت بفرمائید تا خدای تعالی بچین
کند شیخ گفت برو بچنان خواهد شد ان شاء الله تعالی پس آن درویش
وداع کرد طرف دیگر مسافرت شیخ بارها آن درویش را یاد میکرد
و می گفتند که مسافران که اهل معنی اند می آیند و می روند رختها
در دل می کنند بعد از مدتی شیخ هم طرف دیگر غریبت فرمود و هر جا که
میرسید می رسید که اینچنین درویش درین طرف آمده بود چیزی
جز دست کسی نگفت بعد از منزلی رسید پرسید خبر آن درویش مردی گفت
درویش درین طرف آمده بود و دزدان فلان دیر را غارت کردند
شمار سوار شد و دزدان را بر گرفته آورد در آن دزدان آن
درویش هم بود و مقدار فرمودایشان را بردار بپند آن درویش بر خاست
و طرف دارد و دیده نهادند خوشی کنان بردار نهادند گفت اول ما را
بردار بپند او را بردار نهادند خوشی کنان بردار داشت علیهم السلام

والعفران بعد از آن دزدان گفته اند که این از میان ما نبود مردی
 در ویش سا فرمود این را ناحق گرفته آوردند و کشته اند پس حاکم
 و مسلمانان افسوس کردند و او را از دار فرود آوردند و بتعظیم و کبریم
 بجهیز و کفن کردند و در قبر نهادند **کایت** فرمودند که چون
 شیخ العالمین قطب الاقطاب الشیخ نصیر الحق والین محمود الادوی
 قدس سره العزیز در مجلس می نشستند و ارشاد خلق می کردند از زانو
 بزانو دیگر می نشستند و صاحب راز سید محمد کیسود را از بعد نقل شیخ چون
 در خانقاه نشستند و تربیت خلق میکردند و میگفتند خواجه مانا و
 باس در خانقاه می نشستند از زانو بزانو دیگر می شدند ماکاه کاهی
 از زانو بزانو دیگر می شوم چکنیم می توانم ضرورت خلاف رو
 میکنیم **کایت** فرمودند که روزی شیخ الاسلام شیخ نظام الحق الدین
 محمد احمد بدونی قدس سره استعداد نماز جمعه میکرد و جابهایی
 پوشیده خادمی کلاه آورد که در بند زده آن کلاه شیرازه بود پوشیده
 بر دست خادم و پس داد و فرمود خواجه ما هیچ کاهی بغیر شیرازه پوشیده
 بود ما چگونه پوشیم **کایت** فرمودند روزی شیخ الاسلام شیخ

نظام الحق والدین محمد احمد بداولی قدس سره استقامت نماز جمعه بکردارهای
 پوشیده خادمی کلاه آورد که در بند زه ان کلاه بپوشید
 بردست خادم واپس داد و فرمود خواجه صاحب کای بغیر سبزه پوشیده
 بود ما چگونه پوششیم **کایت** فرمودند روزی شیخ الاسلام
 شیخ نظام الدین قدس سره العزیز بر حوض شمس نماز میگزاردند
 جماعت در ویشان رسید یکی از ایشان گفت مردی مشغول است دیگری
 گفت که مردی بهادری می نماید او گفت چون معلوم شد گفت از بندش
 دستار معلوم شد بعد شیخ الاسلام دستار از سر خود فرو داد و
 و بطریق حضرت شیخ فرید الدین بست یعنی قبل کوشی بست و گفت عزیزان
 ما فریدی ام بعد فرمودند دستار قبل کوشی است که گور بر گور
 می آمد **کایت** فرمودند که یکی بدکوی پیش سید السادات
 سید برهان الحق والدین بضر درمند و آمد و ملکی را دشنام دادن گرفت
 سید پیش او رفتند و گفتند که ای برادر بتوانی که این سخن از زبان
 خود نکشی نباید که از تو دیگری بشنود **کایت** فرمودند که مریدان
 حضرت شیخ برهان الدین غریب یک کوش درون دستاری آرند بعد

فرمود که نکته وی اینست روزی چون شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
 والدین محمدی رضی الله تعالی عنه شیخ برهان الدین را دستار
 بر سر بست یک کوش درون دستار آمد هم از آن روز شیخ برهان غریب
 دستار همچنان می بستند مریدان ایشان همچنان دستار می بستند
کایت فرمود که نکست از حضرت شیخ قال الحق والدین محمدی
 شیخ بمن فرمود که از زبان حضرت والد شیخ محمود عرف را بر اجن باید دارم
 که کمی از مریدان خواجه یعقوب میگفت چون حضرت شیخ نظام الدین
 شیخ برهان الدین را یک کوش بسته اند چندان حضور شد کاشکی که کوش
 دوم هم بستی تا مزید شدی **کایت** فرمود که متابعت قلبی اینست خباثت
 باطن بر موصوف بصفات الله شده است و از ذمیمه پاک شده است
 همچنان مرید هم موصوف بصفات الله شود و از ذمیمه پاک شود
کایت فرمود که متابعت قلبی اینست که مرید جوارح و حواس
 خود را از غیر خدای تعالی پاک کند و متابعت نبی علیه السلام خود را
 ظاهر را سینه کند خباثت پیرا بسته کرده است **کایت** فرمود که چون
 متابعت بر کلی است و در فیض پیر رسد **کایت** فرمود که حضرت

شیخ المشایخ شیخ شرف الدین مینری میفرماید فیض آن بود که حق بجا نهد و
بنده را نعمتی و دولتی مخصوص گرداند ~~کمال~~ و نمود که مراتب
طلاب حق تعالی سه اند اعلان مراتب محو کردن کوه هستی ایشان را
در نور با ذات که بمنجم است بمنجم صفات اعنی ذات الله تعالی
و بیان آن مراتب مطالع کردن اسرار کمال که معنوی اند در کمال
که صوری اند و ادنی آن مراتب صرف کردن همه خود را در فیض
شدن لطفها خدای تعالی برایشان در دار سلام و این هر سه مراتب
بسم الله الرحمن الرحیم فهم می شوند اول مرتبه بسم الله فهم میشود
و دوم بالرحمن زیرا چه معنی او فیض کردن برای وجود را و کمال صوری
را بر هر یک در هر دو برای و سوم بالرحیم زیرا چه معنی او فیض کردن
کمال معنوی را که وعده کرده شده است برای بندگان که مخلص اند
در آخره چنانچه سبحانه تعالی گفته است و کان بالمومنین رحیما
حکایت در موی سزدن وقت ارادت افتاده فرمود نقل است که
حضرت آدم علیه السلام را هر فرزندی که متولد شدی او را یکبسی
و کاری مشغول میکردی تا چند و زنان شدند هر یکی را که کار لایق

بودی مشغول میکردی و بیش مغیر صلوات الله علیه استبداد بخلق
 محبوب بود و حضرت آدم علیه السلام متامل می نمود تا لایق این کلام
 کسب است ان بغیر ما یحکم هم درین بود که جبریل علیه السلام بایده گفت
 که شیش صوفی بعد از ان شیش با نلوة مشغول شد تا چنان شد
 که خلق بدیشان تعلق کردن گرفت و آمد و شد خلق بشیش شد
 باز متر جبریل علیه السلام آمد و مقراض بر شیش مغیر آورد و گفت
 هر که خواهد با تو تعلق کند بدین مقراض بوی او از سر او بستانی
 تا میان تو و میان انکس تعلق حاصل آید اصل مقراض از انجا که
 اما در اصل خرقه اختلاف بعضی از متر ابراهیم صلوات الله علیه
 میگرفتند و ان اینست که چون نزود لعین ابراهیم خلیل را صلوات الله
 در مخیق نهاد و در آتش افکند در ان حال مجروح شده بود جبریل صلوات
 الله علیه بر این از بهشت بیآورد و ایشانرا پوشانید تا آتش بر ایشان
 بوستان گشت و بعضی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگرفتند چنان
 بود که در شب مواع چون پیغمبر از حضرت عزت خرقه یافت حق تعالی
 رسول علیه السلام را سوال فرمود که بیان یار ان خود سوالی بکن و جواب

آن سوال هم رسول علیه السلام را معلوم گردانید و فرمود که هر که این خوا
گوید این خرقه مرا و را بدی بعد از آن رسول علیه السلام اول از آن
یکصدیق رضی الله عنه سوال کرد که اگر این خرقه بنویسم حکمی جواب گفت
که من صدق و رزم بعده از امیر المومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
جواب گفت که من عدل و انصاف و رزم بعده از امیر المومنین عثمان رضی
الله عنه سوال کرد جواب گفت که من سخا و رزم بعده از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کرد جواب گفت که من بدین خرقه پرده پوش
خلق باشم و عیب خلق را پوشم بعده حضرت رسالت خرقه مبارک بپوشید
و گفت بستان مرا فرمان بود که هر که این جواب گوید او را دی ^{المیاس}
بالجز والسعادة سعادة قدم بوسی حاصل شد فرمودند که از پنج قطب ^{الانفا}
اعنی الشيخ الرفیع فیض الحق والدين محمود الاودی منقول است
که بلیله نود درم و بلیله نود درم و امله نود درم و کلویست و دودرم
و تخم بزار پست و دودرم و حیره جبال پست و دودرم و سبک سیاه
با پنج نود درم و دالم پست و دودرم و دار چینی نود درم و سمنهالی نود درم
این جمله از وی را در سایه خشک کرده اس کنند و در قند کهنه دو سیر

سیمه غلوه بندد بر روز نهار بخورد از ترشی بازمانده اول ماه علت
شکم رود دوم ماه تن درست شود سیوم ماه برص رود چهارم ماه
سرفه خشک رود پنجم ماه موی سپید سیاه شود ششم ماه چهار عورت
را خشک کند هفتم ماه زیرکی بپزد آید ششم ماه قوه بزرده ساکی شود
نهم ماه هر چه بشنود یاد شود دهم ماه علم ربانی شود ^{زیر}
که نیز منتولت از شیخ قطب الاقطاب که هر که ده ماه سیاه بپزد نهار
بخورد هفت بار این افسون بخواند سکوا مرت انا مرد کهها جو جوا جوت
اول ماه غله علمها دفع شوند دوم ماه موی سیاه پیدا شوند از سپیدی
سیوم ماه انجمن قوه شود که چ کس بادی جنگ کردن نتواند چهارم
ماه قوه شیر شود پنجم ماه اگر سنگی چنان شود که بیک نان بر شود ششم
از خوف مخلوقات این شود هفتم ماه با مردان عیب ملاقات شوند
هشتم ماه هر جا که رود او را کسی نپند نهم ماه هر چه یک بار بشنود
یاد شود دهم ماه در باطن بکشا به بده بده عرض داشت کرد که چند
مقدار بخورد فرمودند که در نیم درم بخورد بده بده عرض داشت
کرد اگر کسی را موافق نشود فرمودند که بعد از خوردن شیر بخورد ^{موانع}

قطب
شود بعد فرمودند که بسیارید در جهان مظلوم باشد حضرت قطب الا
هر کسی را چیزی بخت فرمودی بعد فرمودی در جهان مظلوم بانی
اقوال اگر این توانی ظالم نباشی ^{المجاس} بالجبر والسعادة سعادة
قدم بوس میسر شد شیخ ما فرمودند که بعد از فرضیه چنانچه نماز عصر و نماز
فجر بایده از ست موکده چنانچه نماز ظهر و نماز مغرب و نماز عشا
و عا بخواند بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم
مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم
صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين آمين
لا اله الا الله الملك الشان الرزاق الكريم الوهاب لا اله الا الله
الملك الحي القيوم الرحمن الرحيم لا اله الا الله الملك العزيز الرحيم العلي
الكبير المتعال يا اله الالهة والهيكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم
بالاسرار بانية الم الله لا اله الا هو الحي القيوم بالارادة الازلية
انما قولنا لشي اذا رادناه ان نقول له كن فيكون بالاقسام السمرانية
كبيعض طس طس بس بالاشارة النورانية جمستق لبس كمثل شي
وهو السبع البصير بالصداينة الوجدانية قل الله احد الله الصمد لم يولد

ولم يكن له كفوا احد اسالك يا رب بالنور المكنون ثم باللوح المصون
 ثم بالمحزون والنون ثم باسماء الرحمن باقسام الازمان باختلاف
 الالوان بلطف الرضوان بسعة الغفران بمشابه القرآن بهيبة المنان
 بعدل الديان يا منان يا كريم يا رحمن يا رحيم واسالك ان تصلي
 على رسولك سيدنا محمد وعلى آله وان تخزلي خادم هذه السورة والاسماء
 وان تجمع شملتي بينك محمد صلى الله عليه وسلم تخزلي برغبتك من الملك
 الى الملكوت ومن العزة الى الجبروت فاجبني برؤية جلالك ولا امور
 الا مع السنيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن لنك
 رفيقا ذلك الفضل من الله وكفى بالله عليما اللهم صل على سيدنا
 محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين الطاهرين وعلى ائمتهم برحمتك يا ارحم
 الراحمين **المجلس** بالخيز والسعادة سعادة قدم بوس ما مل شدة
حكايت در بعة افتاد فرمودند که از دست مبارک رسول علیه السلام
 است چنانکه حق تعالی فرموده است ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله
 يد الله فوق ايدهم بعده فرمودند که روزی پيش شيخ الاسلام شيخ
 نظام الدين قدس سره العريضي شيخ احمد ابنوايد والمجلس طايتي بندي کرد

شیخ او را طایفه مرحمت فرمودند و بیعت و قسری در میان بنود بعد از
 رحلت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین شیخ احمد ابنو در دلی آمد و ملاقات
 بندگی قطب الاقطاب شیخ نصیر الدین محمود آمد و الحاکم بیعت نمود
 شیخ فرمود که اراده بر کسی داری گفت طایفه از شیخ نظام الدین ستم
 اما دست بیعت بنود شیخ فرمود پس حاجت نیت همان بیعت است **کتابت**
 فرمودند که سلطان المشایخ قدس سره العزیز فرموده است و من
 الله تعالی علی اولیایه کتمان الکرامه کما فرض علی انبیاءه اظهار
 المعجزة پس اگر کسی کرامت اظهار کند ترک فرضی کرده باشد و سلوک
 را صد مرتبه نهاده اند مفتهم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک **دبیت و**
 هم درین بماند بهفتاد و سی دیگر کی رسد اقول بعض گفته که در اظهار
 کرامت مختار است **کتابت** فرمودند شیخ عثمان حرما بادی رحمه الله
 علیه پس زبرک کسی بود و او را تفسیر است قوی و معتبر او ساکن غزنی
 بود سبزی بختی و فروختی اگر کسی بروی امدی و درم قلب بد و دلا
 و از آنچه سبزی او بخته بودی بخزیدی و او از درم ستمی اگر چه
 بد استی که قلب است روزی چیزی نکفتی تا خلق را چنان موزی

که او از قلب و سره فرق نمی کند بیشتر می آمد تی درم قلب میدادی
و سبزی بخت می بردی تا وقت شد که روی سوی آسمان کرد دل خویش
را قلب نکرد و گفت ای خداوند ترا معلوم است که خلق مرا درم قلب دادند
و من بجای سره قبول کردم و بر روی ایشان رو نکردم اگر از من
طاقت قلب در وجود آمده است بگویم خود بروی من رو مکن **المجلس**
بالخیر والسعادة سعادة قدم بوس حاصل شد حکایت در دنیا افتاد
فرمودند که سعد حسین رحمة الله تعالی در نزلة الارواح فرموده است
که وقتی من در سفر بودم کمی کاسه سرافتاده دیدم با خود گفتم که چه شود
حال این کاسه معلوم شود باز نگاه کردم چند حرفی عبری بردنوشته ام
مطالع کردم بعد معلوم شد که من کاسه سران مردستم این حکایت
کتن چشم مبارک برآب شد الحمد لله **المجلس** بالخیر والسعادة
سعادة قدم بوس حاصل شد سخن در تصوف افتاد فرمودند که تصوف
هم شرک است خواجه شیخ شبلی فرموده است التصوف شرک لانه ضیاء
القلب عن الغیر ولا غیر بعده فرمودند که حضرت سلطان بابزید سلطانی
فرموده است که در دل غم کردم که در کعبه الله بروم چون اول اول

که کلمه در این کسی باشد بر پیچیده می گفتی که کلمه با هست
در زمان اتفاقا در پی راه آمده راه زنان با و رسیدند او را
پرسیدند که تو گفتی که کلمه هست که با جگر کنی یا با جگر
بعد از او را که نشنیده من کاسه آن مرد هستم ص

خانه یافتیم با دیوار از شک پست با خود گفتیم که ازین غارة خانه چند دیدیم
 این کار فایده ندارد و بار دیگر رفتیم خانه و ذات الله دیدیم با خود
 گفتیم هنوز توحید کامل نشده است بار سیوم رفتیم بغیر ذات الله
 هیچ ندیدیم بعده مراند اشکر که ای بایزید کاری تو هم خاست چون
 خود را ببینی شرک باشد محاسن بالجیز و السعادة سعادة قدم
 بوس حاصل شد فرمودند که حضرت سید محمد کبیر دراز فرموده است
 هر که خواهد که صوفی شود می باید که هر روز هزار بار سوره اخلاص
 و هزار بار درود بخواند حکایت فرموده اند که بدترین کنه حکایت
 نفس است شیخ سهریل ابن عبد الله نستر می فرموده است اسرار المعانی
 حدیث النفس حکایت در برون آمدن کرامت از بعضی اولیا
 فرمودند که آنچه از بعضی اولیا برون می شود از مستی ایشان است
 بخلاف انبیا زیرا چه ایشان اصحاب صحوا و بعد فرمودند
 انما که اند هیچ نوع اسرار الهی برون نمی کنند فرمودند که سعی می باید
 باید تا اسرار الهی برون نشود و فرمودند که کشف و کرامت حجاب
 رامت و کار استقامت محبت است و کرامت پیدا کردن کار است

دمسلمانی روی راستی و کدای و بچارگی بودن است بعده
 فرمودند خواجه ابوالحسن نوری رحمه الله علیه براب دجله رسید
 کری را دید اورا گفت دام در آب انداز و ما می بگیر اگر مو صاحب
 ولایت خواهم بود درین ما می خواهد افتاد که راست دو نیم من
 خواهد بود ما می گیر دام در آب انداخت ما می در دام افتاد جنون
 اورا وزن کردن راست دو نیم من شد چون این خبر بشنید ^{شید}
 شیخ جیند قدس سده الغریر فرمود کاشکی دران دام ماری
 سباه افتادی تا ابوالحسن را بگزیدی و اورا هلاک کردی
 چه خوب بودی گفتند چرا چنین میفرمای گفتند ماری اورا
 در آنچه می گزیدی و او هلاک شدی شید می رفتی چون ان نشد
 چه دایم برین عذور کرامت ختم کار او چگونه خواهد شد اقول
 بعضی گفته اند که در اظهار کرامت خیار است ^{کایت} فرمود
 شیخ سعدی ^{امیر} رحمه الله علیه ببری بزرگ بود مکر امیران
 شهر بردا اعتقادند داشت تا روزان امیر بر در خانقاه شیخ میکشد
 حاجب را درون فرستاد و گفت این صوفی را برودن طلب حاجب

۲۲
در دن فرستاد و گفت این صوفی را برون طلب حاجب درون آمد
و پیغام امیر رسانید شیخ سخن اوج التفات نکرد نماز مشغول شد
حاجب بیرون آمد صورت حال شیخ باز نمود غضب زد و پشت
و کجدمت شیخ آمد شیخ بر خاست و بشاشتی کرده و بکلی شسته
دران نزدیکی با غنچه بود شیخ سعد الدین حمویه اشارت کرد ناخنی
سیب بیا و روند شیخ و بآد شاه سیب را تناول میکردند مگر سببی
بزرگ بران طبق بود و در دل امیر گذشت اگر این شیخ صوفی است
این مرا خواهد داد شیخ بر این اندیشه مطلع شد فی الحال دست بردارد
سبب برداشت و روی به باد شاه کرد و گفت من وقتی در سفر بودم
شهری رسیدم برادران شهر جمعی دیدم لعبانی بازی میکردند
ان لعبانی دراز کوشی داشت چشم آن دراز کوش بجای بسته
بود و درین میان اکثرین خود بدست یکی از نظار کیمان داد و نگاه
روی سوی جمع کرد که این دراز کوش بیرون خواهد آورد که اکثرین
بر کیت انگاه دراز کوش در دایره این جمع همچنان چشم بسته دور
کرد و هر کسی را بوی میکرد تا رسید پیش آن مرد که اکثرین بیرون بود

ایستاد عا تجا قرار گرفت لعاب پیامد انکثرین ازان مرد بستد العرض
 الغرض شیخ سعد الدین حمویه بعد ازین حکایت نظر سوی بادشاه
 کرد و گفت که اگر مرد چپنزی از کرامت پیداکند کوی خود را بان
 حمار برابر کرده باشد و اگر پیدانکند ترا در خاطر گیرد که درین
 مرد صفائی نیست این بگفت و سبب جانب او انداخت **حکایت**
 فرمودند که شیخ قطب الاقطاب شیخ نصر الدین محمود جراح دلی
 میفرمایند و اشارت میکند سوی ذات خویش فرمان حق تعالی
 میشود مرنبده را که تو اگر بخوای که قیامت قائم کنی بکن هر زمان
 که بخوای اگر در این زمان بخوای بکن پس نبند میگوید این کار غیر
 تو نمی زند ما بنده غریبیم **حکایت** فرمودند که براراده حق تعالی
 مرا فوت باید کرد بعد فرمودند وقتی در شهری جوی سیلاب
 شد در زمان شیخ بهاوالدین قدس سره جناب سیلاب شد که شهر
 قریب غرق شدن گرفت مردمان جمع شده بجزرت شیخ آمدند و گفتند
 که ای شیخ دعا بکنید تا شهر غرق نشود چون شیخ این سخن شنیدند
 فرمودند خدایا ما را که بروید زمین را بکارید تا زود آب در شهر

بیاید پس مردمان فرمودند که ما پیش شما بدعا آمدیم تا عرق نشود
 شما گفتید تا شهر زود عرق شود پس شیخ فرمود ما شما موافقت کنیم
 یا بار اده خدا را میباید که بار اده خدای موافقت کنیم العرض چون
 مردمان زمین کا دیدن شروع کردند آب همان زمان را پس
 شدن گرفت **حکایت** یک مردی لا هوری آمد و گفت که درین زمان
 کس مثل اهل سماع نیست فرمودند اگر اهل سماع نباشد دنیا هلاک شود
 پس آن مرد گفت چنانچه در زمان ماضی همچو شیخ زید الدین و شیخ
 نظام الدین و شیخ زید الدین و غیر ایشان بودند حالا کسی مثل
 ایشان نیست فرمودند در زمان ایشان همچنین مردمان گفتند
حکایت فرمودند که مردمان در سماع شنیدن مرده اند بعده
 فرمودند که حضرت شیخ قطب الدین رضی الله تعالی عنه در ماه ^{سول}
 صلی الله علیه وسلم سماع شنیدند برین دو بیت کشتگان ^{خجری}
 تسلیم را هر زمان از غیب جان و میرست عقل کی داند که این رمز
 از کجاست این حکایت را بیان دیگر است همین در وقت نماز بسیار
 شدند و نماز گذاروند بعده در سماع مشغول شدند تا خون بول

کرده رحلت فرمودند چنان سوخته شدند که در وقت آب انداختن
 گوشت پاره پاره شدن گرفت **حکایت** فرمودند که حضرت شیخ
 نظام الدین فرمودند که ماشینه بودیم که در وقت حضرت شیخ
 زید الدین یکی مرد در سماع رحلت کرد در دل من افتاد که کسی بخوان
 مرد باشد که در آن مجلس حاضر باشد تا حال او شان معلوم شود پس
 در آن شهر که بخوان واقع شده بود رفتم بسیار تفحص کردم یکی مرد
 ملاقات کرد او گفت که من در آن مجلس حاضر بودم من لولی
 هستم آن مرد پر بود نا پنا بس من از او پرسیدم گفت در سماع
 چنان مستغرق شدند که تا حد که در سماع رحلت فرمودند چنان سوخته
 شدند که گوشت مبارک ایشان پاره پاره شد در وقت آب انداختن
حکایت بنده عرض داشت کرد که حضرت شیخ بصر الدین محمد بن شیخ
 محمد الدین محمد اول رحلت فرمودند یا حضرت شیخ محمود عرف برآ ^{چنان}
 شیخ علم الدین محمد رحلت اول فرمودند فرمودند که شیخ بصر الدین محمد
 اول رحلت فرمودند بعد از شیخ محمود پس بنده عرض داشت کرد
 که ایشان هر دو پیش رحلت فرمودند یا در احمد اباد گفتند در احمد اباد

پس بنده گفت اول حضرت شیخ بصرالدین محمد را کجا دفن کرده بودند
گفتند که بر حوض خان اعظم خان جهان دفن کرده بودند بعد از
یک سال حضرت شیخ جمال الحق والدین عرف شیخ جن آمدند و حبه را
گفتند شما اینجا چرا دفن کردید بعد در خاطر حبه من چسبی آمد
کا دیده برون کرده در پتن دفن کردند بعد فرمودند که سبحان
مده یک سال شده بود اما پنهان بودند که گفن مبارک ایشان کهنه
هم نشده بود پس بنده عرض داشت که شیخ راجن را کجا دفن کرده
بودند گفتند همانجا بعد از مدت پنج ماه شیخ جن بیرون کردند در تن
نزداله بردند بعد بنده عرض داشت که شیخ راجن را با شیخ بصر
الدین بسیار محبت بود گفتند اری من فرمودند که شیخ جن خدمت
شیخ بصرالدین بسیار کرده اند پس بنده عرض داشت که حضرت
شیخ جن را حضرت شیخ بصرالدین اجازت هم دادند فرمودند که شیخ
بصرالدین بر شیخ جن چنان لطف نموده که هیچ کس نفهمودند
شیخ جن هم در خدمت حضرت شیخ راجن در خدمت شیخ بصرالدین
بچه نفاذات نکردند اما اجازت بالتحقیق معلوم نیست و بنده جامع

این مجلس از بندگی شیخ المشایخ میان شیخ محمد بندگی میان شیخ حسن ^{سید}
 حضرت شیخ حسن خلافت از حضرت شیخ نصرالدین دارند باند دارند و
 که دارند مادر ما چنین فرموده اند و میان شیخ محمد خلافت از شیخ
 ما گرفته بودند و از پدر خود میان شیخ حسن قدس سره هم داشته
 الله الحمد والمنة المجلس بالجيزة والسعادة سعادة قدم بوس ^{احمل}
 شد فرمودند که حضرت شیخ المشایخ شیخ حسن قدس سره فرموده اند
 که ای صیغه بنت شیخ المشایخ شیخ محیی بن شیخ المشایخ شیخ
 لطیف الدین رضی الله تعالی عنهم منکر چه شیخ المشایخ شیخ
 سراج الدین محمد بن شیخ المشایخ شیخ کمال الحق والدین المستز بالعلم
 رضی الله تعالی عنهما مفخر النساء صاحب نفس بودند روزی
 روزی شیخ رحمة الله بن شیخ عزیر الله رضی الله تعالی عنهم گفتند
 ای عقی ریش من بک آمده است فرمودند که بادشاهی که ریش
 او بزرگ باشد او مرید تو شود و پیش تو بیاید ان شاء الله تعالی
 برکت نظر او سلطان قطب الدین پیش شیخ رحمة الله و سلطان
 محمود مرید شد بسیار اعتقاد وی نمودی و نیز روزی مفخر النساء

فرمود پسر خود را شیخ سعد الدین عرف شیخ خواجه سفره نوقایم قاسم
باشد برکت نفس او شیخ سعد الدین دایم باصحاب طعام خورد و سیر
او نیز همچنان خاستند و نیز روزی شیخ علم الحق والدین
محمد رضی الله عنه را فرمود چراغ پیر من شیخ علم الدین از شیخ
راهن روشن شود و آنچنان شد آن مغر النصار بر نفس
که فرمودی می شدی حکایت فرمودند که شیخ الاسلام سراج
الحق والدین با دختر شیخ المشایخ محی بن شیخ لطیف الدین
لیلی صفت مذکوره نسبت کرده بخ پسر و دیک دختر از وی
سوال شد پسر بزرگ شیخ معین الدین محمد و دوم شیخ علم
الحق والدین محمد و سوم شیخ محمد و پنجم شیخ سعد الدین عرف
شیخ خواجه و دختر مغر النصار بسبی مریم هر یکی اهل علم و صلاح
بودند حضرت شیخ معین الحق والدین محمد عالم و صاحب جذبه
و نازک بودند گاه گاه سباحتی میکردند ناگاه حال بروی غالب
شدی از اختیار خود می گذشتی صاحب نفس بودی هر چه
از زبان او بیرون می آمدی آن میشدی اوصاف حمیده

او سلطان احمد شنید گفت از شیخ علم الحق الدین هم بزرگ اند
 وزیران گفتنداری فرمان شد ما ایشان را خواهم دید عهده
 داران وظیفه ایشان را توقف کردند اما ممکن نبود که شیخ معین
 الدین با سلطان ملاقات بکند و آن ایام شیخ عزیز الله در آنجا
 ساکن شده بودند شیخ علم الدین محمد پسر شیخ معین الدین
 محمد آمد و گفت ای حضرت شیخ با شیخ عزیز الله ملاقات خواهد کرد
 او گفت آری بندگی شیخ علم الدین ایشان را سوار کردند از پتن
 روان شدند در احمد آباد آمده در خانه شیخ عزیز الله فرود آمدند
 چون در روز جمعه رسید شیخ علم الدین ایشان را فرمود در جمعه
 است از حبه نماز جمعه بسر وید ایشان گفتنداری پس ایشان را
 در سجده کرد نزدیک خودشان شیخ معین الدین محمد نزدیک
 سلطان احمد بنشینت دور رفت در محلی که ساکن شسته بودند
 اینجا نشت پس سلطان احمد برخاست در مقامی که شیخ معین الدین
 محمد شسته بودند اینجا آمد و مصافحه کرد و گفت ما را دعا بکنید سلطان
 سلطان یکی از معتقدان ایشان را شد شیخ معین الدین باز گشت

و بر شیخ علم الدین گفت ایشان بلبایان خدا اند از بلا احتراز بکنند
نه اختلاط و دوم بر شیخ علم الحق و الدین محمد بعد از رحلت حضرت
شیخ الاسلام شیخ سراج الحق و الدین محمد ایشان بسجاده مشغول
نشدن دستن ابا و اجداد و مشایخ خود را زنده گردانند و سیوم
شیخ محمد سبب آن مشغول شدی هر نسخه که شیخ سراج الدین سبق میگفت
شیخ محمد همچنان سبب آن میکرد و بعد از نقل شیخ سراج الدین
بر طالب علم که سبق خود از هر محلی که گذاشته بود شیخ محمد هم از آن
محل بشر سبق میگفت مردی اهل صلاح و تقوی بود در حق ایشان
شیخ سراج الدین وقت رحلت فرمود علوم که در مدته چهل سال
بشش علماء تحصیل کردیم و از زنده شیخ محمد باند که مدته حاصل کرد
حضرت شیخ جمال الحق و الدین محمد عرف بشیخ جمن فرموده است از
بان خدمت والد شیخ راجن یاد دارم روزی مولانا مدبر الدین
مالکی مصنف منهل و تعلیق و شرح بخاری و غیر ذلک که مجرب علومند
علیه الرحمه و الغفران با حضرت شیخ محمد ملاقات کرد در میان
ایشان مباحثه علم بسیار شد مولانا مدبر الدین خوش حال

شدند گفتند انت الاسد و ابن الاسد و نیز از بزرگان شنیده‌ام
 که شیخ محمد در مجلس اصلا حکایت دینا نمی‌کرد و مایلایینی مشغول نمی‌شد
 اعلی غلت بودی همین در وقت سبانی پروان آمدی مرید حضرت
 خواجه رکن الحق والدین قدس سره العزیز بود حضرت خواجه
 رکن الحق والدین بروی بسیار لطف و نظری می‌کرد در وقت رحلت
 بر دست شیخ عزیز اسد باری لبوس خود داد و فرمود حضرت
 شیخ محمد بن حضرت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد را
 به پسر شیخ عزیز الله بعد از رحلت خواجه رکن الدین باری داد
 بعضی میگویند آن جا به خلافت بود چهارم پسر شیخ محمد الحق والدین
 محمد ایشان عالم و عامل و موفد و صاحب کرامت بودند حضرت
 شیخ جن فرموده است که از خدمت والد یاد داریم روزی میگفت
 که شیخ رحمه الله بن شیخ عزیز اسد میگفت ما را نعمت از حضرت
 شیخ المشایخ محمد الحق والدین محمد بن شیخ الاسلام شیخ سراج الحق
 والدین محمد هم رسیده است روزی پیش ایشان رفتم ما را مکتوب
 داد و گفت تو صاحب کنه و ری خواهی شد نفس ایشان در کار شد و نیز

شیخ جمن فرموده است که از والد ششینه ایم وزیر از سلطان احمد
 روزی حضرت شیخ محمد الدین والدین محمد را گفت که ترا از تذکره علما
 دور خوانم کرد شیخ محمد الدین گفت ترا از دیوان دور کردیم او
 زیبایه از عهده مغزول شد در دیوان نیامد بچشم بصر شیخ سعد الدین
 عرف شیخ خواجه او صاحب علم و غل و اهل سخاوت و کرامت بود
 در حق او شیخ سراج الدین محمد بوقت رحلت فرمود هر که ده سال
 علم بخواند نزد من شیخ خواجه در دو سال خواهد خواند در وقت حیات
 حضرت شیخ سراج الحق والدین سبق یزدوی و پند نامه میگفت بعد
 از رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد علما از زراسان
 بودند شیخ خواجه پیش ایشان علم خواند و یکی از علما محول شد مقصد
 سوالات بر مدارک کرد و خود جوابات گفت و در سخاوت مبالغت
 است در سج روزی بعزیمان طعام نخورد و علما و صلحا و صوفیان
 در جماعت خانه ایشان محاسن میگرفتند و علم می خواندند و استاد
 گرفتند چنانچه شیخ کبیر و حمد مرید و خلیفه حضرت شیخ بابوین شیخ
 عمر بن شیخ سعید قدس سره العزیز و سید سعد الله بنکالی و غیره

و فقیه علی بنه امام محمد عزالی و شیخ قطب الدین خلوقی از جمله شاگردان
 ایشان بود بسیار از ایشان نظر داشت روزی در حق او فرمود
 اگر این حوزد که سی ساله شود چه شود ببرکت نظر ایشان او ترقی
 کرد و از جمله شاگردان او ملک ابو المعالی و پسر سلطان احمد بود
 و دختر حضرت شیخ سراج الحق و الدین اسمعایل بنی مریم قاری
 قرآن و طالبه علم و اهل سخاوت و همت بود هر که پیش او می آمد
 او را چیزی میداد و شکوه سیدی حسین بنه سلطان سیدی
 احمد کبیر بود قدس الله سره العزیز المجلس بالخیر و العادة
 سعادة قدم بوس حاصل شد فرمودند در نکته ایمان بیاوردن
 حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با کلمه محمد رسول الله
 صلی الله علیه وسلم چنین الفت داشت بزبان عربی و اعلم ان الله
 تعالی یفعل ما یشاء و یکلم ما یرید لا حکم لاحد علیه الا ان یدخل جمیع
 الکفار فی الجنة و لا یبالی و ان یدخل جمیع المومنین فی النار و لا
 یبالی و لکن حکم ما حکم ثم اعلم ان الایمان اصل جمیع النعم و لذیذ
 معنایه فی یده عزوجل حتی قال الجیب فی صحیح عمه الذی رباه و

معه اشهد الالفه انك لا تهدي من اجبت لما سمع في ايمانه ما سمع مع آ
 فعل موافقا لرضاه امور كثيرة كما في القبلة كما قال تعالى فلنولينك
 قبلة ترضاها مع ان امر القبلة امون عليه صلى الله عليه وسلم
 بالنسبة الى ايمان العم والسرفيه ان الايمان سببا للمجته وي
 لا يكون برضا احد الا بالمناجبة بين المحب والمحبوب كما قال حجت
 الاسلام ان خلة الابا ته تكون محض موهبة لا دخل لكسب فيه **المجلس**
 بالجيز والسعادة سعادة قدم بوس حاصل شد كمي نفل اسمه محمد شاهی
 برسيد که در همه نمازها بغير فرض و واجب و سنة موکده که امام افضل
 است فرمودند نماز تہجد بعده فرمودند که نماز تہجد بر حضرت رسالت
 صلى الله عليه وسلم فرض بود بواسطه نماز تہجد همک از شفاعته
 خواهد کرد بعده اين آيه خوانند نتيجه به نافلة لک عسى ان يعطک
 ريبک مقام محمود **المجلس** بالجيز والسعادة قدم بوس حاصل شد
 ملک رکن الدين دهلوی از جنة ملاقات آمده بود او گفت مرا شتيان
 ملاقات بسیار بود ما اوصاف حیده خواند کار در دہلی شنیده بودم
 از زبان تیمور خان باز پرسید الملاقات معتوية كما قسمت الارزاق

سحوات

چون معنی دارد گفتند ملاقات نموده شده است بچو قسمت کردن
رزق باز آن مرد گفت رزق چرا خاص کرده شده است فرمودند
بچو الله مایشا، و مثبت اما چهار چهره تبدیل نمی شوند مکی موت ثم
رزق سیوم کفر چهارم اسلام باز آن مرد گفت کافم الاموات
چرا گفت فرمودند از جهت مناسب بعده فرمودند در دلی از علما
درین زمان کسی هست او گفت بیان جال خان باز آن مرد گفت بسیار
علم را ایشان الزام دادند فرمودند حضرت شیخ شهاب الدین
فرمودند بیان در ایشان و میان علمایین رزق است علمای محبت
کنند و در ایشان سکوت کنند اگر کسی دشنام دهد خاموش باشند
اگر گوید جاہل است خاموش باشند اگر کسی گوید نواحق است خاموش
باشند و علمایین بحث کنند و اما در ایشان باید اگر کسی فرض
رک کند یا غیر رضای خدای کند و نیک داند او را گویند که تو این کار
بی فرمانی حق تعالی است یک بار یاد و بار گویند اگر کند معوال مراد
والا نه امامی باید که او را ملاقات نکند اگر شود با بصورت کار باشد
و اگر زیاده ملاقات شود باید که برابر که شود نصیحت کند بطریقی تم

بعد فرمودند که در وقت آنکه داود پیغمبر را فرمان شد شما ماهی در هر روز
اول هفته شکار مکنید و این را یاد کنید و ماهی را فرمان شد که شما در روز
اول هفته بیرهک نشوید و دیگر روزها بیرون نشوید بعد آن مرد گفت
این فرمان چرا شد فرمودند سکونت ایشان بر لب دریا بود و قوه ایشان مایه
پس آن مرد ما را جمع غالب شد پس ایشان حیل کردند نزدیک دریا
حوضها کردند در هر یک از اول هفته ماهیان در آن حوضها آمدند و در روزها
دیگر شکار کردند پس بعضی مردمان گفتند شما این کار نکنید آن مردمان گفته
ایشان قبول نکردند پس بعضی از مردمان که منع کرده بودند گفتند
از ایشان احتراز باید کرد و بعضی گفتند منع کردیم ایشان قبول نکردند
ایشان هلاک خواهند شد پس بعضی احتراز کردند و بعضی نکردند
پس خدای تعالی همه کسان را فرموده کرد غیر آنکه احتراز کردند و الله
للمود والمنة ^{سعادۃ} بالخير والسعادة قلم بوس حاصل شد فرمودند که ^{شاهد}
که حق تعالی فرمودند که هر که عدل کند حق تعالی او را در سایه عرش ایشان
کند در روز قیامت بعد فرمودند که عدل در هر چه چیزها باید کرد تا حد که
اگر چهار مردمان یکجا طعام خوردن نشست باشند می باید طعام همچنان خورد

که بادا از کسی زیاده خورده شده باشد باخیزد و الساده سعادون
قدم بوس حاصل شد یکی گفت که درویشان را مال بنایم فرمودند سلطان
ابوسعید کاشر و فی را بسیار مال بود شیخ بها و امامین را هم بسیار مال بود
بعده فرمودند که درویشان اطوار دارند شیخ فرید الدین شکر بار بسیار
فرزندان بودند و بسیار تنگی ظاهری بود بعده یکی پرسید که اولاد شیخ
فرید الدین بسیار است فرمودند روزی حضرت خواجه معین الدین و امامین
از اجمیر عزیمت فرمودند در دلی آمدند خواجه قطب الدین و امامین در دلی
بودند خواجه معین بخواجه قطب الدین ملاقات کردند بعد از سه روز اجمیر
روان شد حضرت خواجه قطب الدین همراه شدند کسان که در آن زمان ظهور
قطب الدین بودند بخواجه معین الدین بسیار التفات کردند و حضرت شیخ
شیخ فرید الدین معین بخواجه قطب الدین توجه کردند اگر چه بخواجه معین الدین
توجه نکردند خواجه معین الدین پرسیدند که ای گیت خواجه قطب الدین
فرمودند ای هم از غلامان خونه کار است خواجه معین الدین بسیار خوشحال
شدند و گفتند این بسیار گلان خواهد شد و کلاه طلبیده نزدیک بدست خواجه
قطب الدین دادند و یک طرف بدست خود گرفتند و بر سر شیخ فرید الدین

پوشانیدند و گفتند که بسیار مثل خدا شده و خدا را تعالی این را بسیار
کلان کند بر آن سبب بنی شیخ فرید الدین بسیار شده است حدیث
در بیان مرض و رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس سره تالیما
سره العزیز از دنیا بردار بقا چند روز اندام ملول شد شیخ علم الدین
طلبه و گفت طائفه آمده اند می خواهند که نظر برای ما کنند ما را کیم
مسلمانیم و عصیان ما عارضی اند و توبه کردیم و العوارض لا تقبض
شیخ علم الدین گفت دیگر چه مرا که بنی شیخ سراج الدین فرمود چیزی مرا کنند
که برش کسی نکویم و قد اوفی باظهار الانعامات التي وهباني ربي
و فرایالت قدومي بعلمون بما غفرتني ربي و جعلتني من المكرمين و
كانت خارقا من اطلاع على الفائز و الاخبار عن المعينات
ورفع البليات و قضاء الحاجات بلا حرج و لا عذلية الخیر و وقت
العتاء بیت و یکم ماه جمادی الاول سبع عشر و ثمانمائة و اربع الف و اربع
خزایم علیه الرحمة و الغفران و قبر ایشان در قلعه بلده نه و اله
مشهور به پیش کجرات است و مولاهم زهنا کوری مردی متعلم شنا کرد
حضرت شیخ سراج الدین بود تاریخ گفت نظم امروز رفت علم ازین

شتر چون عیان امر و نیت آنکه کند پیر و دوی بیان مفتاح هم مطالع
 توضیح هم برین آن کست کو بگوید در درس با توان این ظلمت
 سراسر در دهر از کجاست دایم سراج ملت و دین رفت از جهان
 از عالمان شتر چنین بود آیتی افسوس صد هزار زمار رفت رایگان
 ماه جماد الاول در بیت و یک ز شتر بیل الحیس وقت عشا بود
 دفن نشان و رسال بود مقصد و هدفه شمار او چون رفت
 سوی جنت آن شیخ زنی مکان و کان شیخ سراج الدین موقوفی
 العلم والتقوی والبریة والره والسخا والوجوه والحال و تقدسی
 الخرقه من حضرت قطب الدلیا شیخ بغیر الخ والدین محمود الدودهی
 چراغ دهلی قدس سره و کان ابن اربع سنه ثم لبس من ابیه و کان
 فی طلب علم الدین اربعین سنه و اخذ العلم من حضرت اهل من
 المولی العلامة احمد التنایسری و مولانا العالم الیافی بیتی و مولانا
 العالم سکر ریزه الملتانی و قد بلغ فی التقوی حد البلیغ حتی
 نقل انه جعله السلطان شیخ الاسلام فی اهل هلی و نقل انه طلبه
 السلطان فیروز الهمینی الی الی الی و ذهب سجد لای تنکجه

الدكهي لنفقة السبيل فلم يذهب وقال ان الله جعطني في الكرامات
 اللاديني فلو ذهب يكون سفوي لاجل الدنيا وهو عند المشايخ
 والصالحين موم وتفق انه جاء السيد جلال الحق والدين بخاري
 مخدوم جانيان في بلدة دار الملك صوت دهلبي صرهما الله تعالى
 عن اللغات والبلديات بعد رحلة شيخ نصير الحق والدين محمود من
 دار الخوراني دار السرور وقد اجتمع في دعوة له مع علماء
 الدهلي فسال منهم بعض مشكلات العلوم فاجاب منهم الشيخ سراج
 الحق والدين فذس سره وذهب البحث الى ستة عشرة اسئلة واجوبة
 فلما اتى البحث الى هذا اعترف السيد فذس سره ان الحق مع الشيخ سراج
 الحق والدين فلما رجع الناس الى بيوتهم سال واحد من حال الشيخ
 سراج الدين بانه من هو فقص انه ابن الشيخ كمال الحق والدين العلامة
 فذهب باذنه واحد من ضرامه الى ان يقف الشيخ في مكانه فذهب
 السيد ولقيه واعتذر عن حال البحث وقال اني من تلاميذ ابيك
 الشيخ كمال الحق والدين واعتذر ايضا بينهما وقال السيد ان منشور
 الخلافة التي اعطاني الشيخ نصير الحق والدين كان بقلم الشيخ كمال الحق

والدی بعد فرمودند که مادر شیخ کمال الدین ظاهر حقیقی شیخ نصیر الدین بود
 رابع عمر بود اول سکونت او در او ده بود آخر شیخ نصیر الدین چون
 در شهر دهلی با جازت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین مقیم شد همه
 ضیعی نه از او ده آمد و در شهر دلی ساکن شد و شیخ کمال الدین در جمیع
 علوم مستثنی بود و مولانا احمد تها نسیری و مولانا عالم پاشا بیتمتی
 و مولانا عالم شکر سیزه ملتانی و تاتار خان مرحوم شاکردان او بودند
 و حضرت مخدوم جهانیاں سید جلال الدین بخاری قدس سره العزیز
 هم همیش صفت شیخ کمال الدین علم خوانده بود نقل است که در جامع
 علوم مسطور است که من شرم شارق بر حضرت شیخ کمال الدین
 خواندیم نقل است که حضرت مخدوم جهانیاں وقت حاجت در خلوت
 بود با چند یاران خود و با ایشان خوش و خرم بود چنانچه یار یار
 حکایت گوید که فلک گفتی گرفت و هر یکی را نواختن گرفت و فرمودند
 بر شما بگویم که در برایت جهاد یدیم سلطان محمد و عاکور او ابو سعید
 نبی شیخ جلال الدین اهر را در شهر طلب کرد مخدوم من و والد دامت
 بر کانه اجازت کرد که برود در شهر هاشمستان فرمان و اجازت نامه

بجیر کند چون آمد در خانقاه شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود فرود
آمد حجره تعیین کرده شیخ دعا کورابر خواهرزاده خود شیخ جمال الدین
علامه و او حاجی بود گفت بخوان دیگر مولانا شمس الدین از ایشان
مشرع شارق شیدم و قادری مولانا جمال الدین بود شیخ
جمال الدین از حضرت شیخ نظام الحق و الدین محمد مدونی خلافت هم
داشت و از حضرت شیخ نصیر الحق و الدین هم خلافت داشت بکثرت
نظر بیان ایشان الی یومنا حیا و شجاعت در اولاد شیخ جمال الحق
و الدین علی و علی سلسلی آید متاب و چنین باد بقضای الله تعالی
و عنایت آیین رب العالمین و حضرت شیخ نصیر الدین محمود
تعلیم شیخ جمال الدین مکرر و نیز از هر محلی که دستار شیخ جمال
الدین در نظر مبارک حضرت شیخ نصیر الدین محمود می افتاد قائم
می شدی و نیز حضرت شیخ حسن فرموده است که از زبان ملک
صدر جهان بن مولانا خواجه بن حضرت شیخ سراج الحق و الدین
که در مجلس شیخ ابی الفتح چون بنده کی حضرت شیخ راجس می آمدند
از هر جایی که روی مبارک حضرت شیخ راجس می دید ایستاده می شد

وی گفت از هر محلی که حضرت شیخ نصیر الدین محمود دینار حضرت
 شیخ کمال الدین می دید ایستاده می شد و تا در حضرت شیخ جمع و سفر
 حضرت شیخ عزیز الله انداخته می پی در ملک با صلاح و تقوی بودند
 و سید السادات سید محمد کبیر در آن قدس سره العزیز بسیار شایسته
 حضرت شیخ کمال الدین در تالیفات خود آورده اند در عهد خود مقتدی
 محمد بن ابوالمظفر سلطان فیروز شاه انار الله بر مانه و امراء
 و وزراء او بسیار توجه بر حضرت شیخ کمال الدین داشته
 فرمودند که چون حضرت شیخ کمال الدین را اشیای زیارت خانه
 کعبه و روضه رسول صلی الله تعالی علیه وسلم غایب شد بخدمت سلطان
 المشایخ حضرت شیخ نظام الحق و امین قدس سره العزیز رفت
 و التماس عزیمت زیارت خانه کعبه کرد و حضرت شیخ نظام الدین
 وداع داد و جامه خود پوشانید و مجاز خود کرد این و خلافت آن
 داد شیخ کمال الدین سر بر قدم سلطان المشایخ نهاد و روان شدند
 برکت نظر مبارک حضرت شیخ نظام الدین زیارت خانه کعبه مشیر
 و مفتوح که دارد و زیارت نبی علیه الصلوة والسلام و زیارت

بیت المقدس کرد و بطرف خراسان مراجعت کرد سلاطین اردیاب
و ولایتها بدقات شیخ کمال الدین آمدند و تعظیم کردند و فقرات
بسیار آوردند چون در دہلی رسیدند میزدند و ارتکه زر و نقره
و اسباب دیگر نیز آوردند حضرت شیخ بغیر الدین محمود چون میزدند
شتر از مال و اسباب دیگر دید فرمود شیخ کمال الدین چندین دنیاچه
کرد آورده حضرت شیخ کمال الدین گفت در راه شنیدیم که حضرت سلطان
المناخ شیخ نظام الدین رحلت کرد حضرت شیخ بغیر الدین محمود بر
سجاده نشست اگر مفسی خدام رفت نیامد مرام دمان چیزی خزان
گفت سبب ظاهر حال می بسبب آن معنی آوردیم اکنون در باب علما
و صلحا ضرب خواهیم کرد و تحریر خدام شد همچنان کرد بر تنگ زر
سیاهی می مالید و علما را کره بسته می داد وی گفت که سیاهی است
فیروز کنید جری ستر مال برای علما و صلحا و مساکین را داد و
بخشید شد بعد تا تارخان مشا و تنگ و طیفه روزینه پروانه از
دیوان بنشسته آورد حضرت شیخ کمال الدین پیش حضرت شیخ بغیر الدین
برد و گفت چه اشارت است شیخ فرمود چون بغیر طلب و قصد شما

وظیفه شد بنده فتوح است قبول کینه حضرت شیخ کمال الدین و ظیفه
 قبول کرد برکت نظر بارک حضرت شیخ نظام الدین و حضرت شیخ نصیر
 الدین شیخ کمال الدین از جہد زہاد و عباد و مقصدای وقت شد الحمد
 والمہدی بالظہیر والسادة سعادت قدم برس حاصل شد فرمودند
 ہر کسی را چیزی دشواری می افتد باید کہ ہزار گزرت یا ذالجلال و
 الکرام بخواند و منورہای تعالی آسان کند مجرب است و فرمودند اگر
 کسی را چیزی می افتد باید کہ ہر روز حضرت شیخ نصیر الحق والدین محمود
 الدود بیشت و یک مہ فقر را ہر ہر وسیع خود مجرب است
 یکی پرسید کہ سکر را طعام دادن از جہت شفا می باید فرمودند آری
 بنده عرض داشت کرد کہ سکر را قناعت بسیار است فرمودند آری
 بعد بنده گفت اگر کسی سکر را بچنان دہد از باب وی دور نشود
 بجز فرمودند بیان سکر و بیان انسان نسبت است نماید ہتر
 آدم علیہ السلام را چون ابلیس دید غصہ کرد و جائی ناف مہر آدم
 علیہ السلام فرید بعد از ان جائی طین را دور کرد و از ان طین
 سکر را کرد و بعد فرمودند بیان آدمی و بیان فرما ہم نسبت است

در آن وقت که از طینی قلاب حضرت اوم علیه السلام کردند
 اندکی مانند آن باقی فرما کردند ^{با طین و السحادة سعادت}
 قدم بوسی حاصل شد حکایت فرمودند در بیان ملاقات کردن
 حضرت شیخ کمال الدین بامولانا عالم سنکد سیزدهماتی و بعضی
 از اطراف او روزی حضرت شیخ کمال الدین بسجده جامع پاکبشی
 می رفت در آن اثنا جوانی ملاقات کرد حضرت شیخ کمال الدین او را
 پرسید از کجای آئی او گفت از شهر ملتان باز حضرت شیخ کمال الدین گفت
 از کدام جنبه خانه هستی او گفت از فرزندان سنکد بزرگم باز
 حضرت شیخ کمال الدین گفت نام پدرت چیست گفت پسر ندان کم و
 از جهت طلب علم آمده ام شیخ فرمود مردی بزرگ فاده هستی
 بعد از ادا نماز جمع حضرت شیخ کمال الدین او را برابر خود برد و درون
 خانه رفت مادر حضرت شیخ سراج الدین بی بی صفیه را گفت یک بزرگ
 زاده آورده ایم او را بجای پسر قبول کنی جامه و خورده او
 نزدیک و ما او را تعلیم علم بکنم او قبول کرد و بنده او شد و شفقت
 می کرد که مادر بر سر کند حضرت شیخ کمال الدین او را تعلیم و ارشاد می کرد

مولانا یکی از علما و فحول شد بعد از فرمودند که بنده کی حضرت شیخ محمد
 قدس سره فرموده اند چون حضرت شیخ کمال الدین و حضرت شیخ لطیف
 الدین یکی بزیارت خان کعبه رفتند هر دو حضور بودند در کعبه هر دو
 و عمره کردند که در شهر دلهی برویم اگر معین شویم در میان ما و شما فراموش
 شود و این و عمره هر دو ادبیا قبول کردند چون در شهر دلهی آمدند هر دو
 معین شدند حضرت شیخ لطیف الدین را حضرت شیخ محمد و حضرت شیخ
 کمال الدین را هم پیشه و چون شیخ محمد بزرگ شد نگاه کرد نزد حضرت
 شیخ کمال الدین را و دختر شد میان ایشان فرات نشد پس حضرت شیخ محمد را
 دختر بی بی صفیه شد حضرت شیخ سراج الدین با دختر حضرت شیخ محمد بی بی صفیه
 شیخ لطیف الدین نسبت کردند و بعد از آن سبب میان او را و ایشان معاهده
 جاری شد حکایت حضرت شیخ کمال الدین چون زیارت خان کعبه
 کرده باز در دلهی آمد حضرت شیخ نصیر الدین محمود فرمود اگر شما هم
 حضور فرمایید ما نه پس سنس نخواهد شد اگر شما معین شوید پس سنس بیشتر
 شود حضرت شیخ کمال الدین سخن حضرت شیخ نصیر الدین قبول کرد و پیش
 بعد شش سال با شکوه الفت نشد زیرا که او سیاه و ام بود و روزی

حضرت شیخ نصیر الدین حضرت شیخ زین الدین پیر خواهر بزرگ خود را فرمود
 که یک خانه رات بکیند چون حضرت شیخ زین الدین خانه مرت کرد حضرت
 شیخ نصیر الدین بعد ادا نماز جمعه در آن خانه آمد حضرت شیخ کمال
 الدین و شکوه او هر دو را طلبید و گفت این خانه شما را دادم
 درین خانه باشید و فرمود مردمان هر زنک نظری کنند و نظر
 بر شکم این عورت می کنند بجان بجان او بیا از شکم این عورت
 پیدا شوند به برکت نفس ایشان افراد و شیخ کمال الدین علما
 و صلی حاضر شدند و می شوند **بسم** فرمودند که حضرت شیخ جمعی قدس
 سره فرموده اند که پیران شیخ کمال الدین سه بودند و یک وضو بود
 برادر بزرگ شیخ نظام الدین او دانشمند شده بود روزی
 در مجلس رفت اینجا با دانشمندی بحث کرد و گفت شیخ زاده
 جوان بطیری هم در آن وقت بت در اندام او آمد در خانه رسید
 و مرد دوم پیر شیخ نصیر الدین او پیش شیخ کمال الدین دانشمند شده
 بود از ویک پیر شده بود شیخ میران نام او او ارادت بسید عمه
 کی بود را از او رده خلافت یافت و اولاد او در شهر کابره که

مانده است مدفن او هم اینجا است که اقبی و الله اعلم بسیرت پسر
 شیخ سراج الدین مدینه اگره او بالآخر برشته و دهر او در خانه پسر
 شیخ برهان الدین محفوری بود از وی فرزند نشد و خواهر شیخ کمال
 الدین در خانه ملک حمید الدین سخافی بود پسر او ملک خطیر الدین
 از جدال خان منقول است که مختار بود که حضرت شیخ بقیه الدین
 محمود قدس سره در هوای بنگال غلین چوبی برای خلیفه می داد هر
 یکی بر سر نهاده سلام کرده می رفت ملک خطیر الدین را نیز غلین
 مرحمت شد او بر سر نهاده و سلام نکرد و او را و بر سر او غلین نهاد
 و سلام کنایه حضرت شیخ فرمود اهل دنیا فراموش او یکی از امرای کبار
 جدال خان از فرزندان اوست و مدفن او در شهر شی در روضه
 حضرت شیخ حاجی رجب کوریاست بسده فرمودند که رحلت حضرت شیخ
 کمال الدین در بیت و عقیقه ماه ذی القعدة است و ضعیف و
 سبی به بدرالفرار شد علیه الرحمه و الخوان کرامات و مقامات
 او بسیار است هم برین مختصر کرده شد و الله اعلم بالصواب المجلس
 بالجیز و السادة سعادت قدم بر سر حاصل شده فرمودند چون شیخ بقیه

الدین بن شیخ محمد الدین جدایی فقیر رحلت فرموده بود از اقرار
والد و عم شیخ ابو محمد و دو عم بی بی خونه اجیو بی بی خونه
طهوری کن اشتد بی بی خونه اجیو را نکاح کرده بودند با علی خان
ولد نصیر خان فاروقی از ایشان دختر شد راجی عالم خان با
تاج خان فاروقی بنت شد اولاد ایشان در برابر نور است
والد و عم خورد بودند شیخ جمی هم کرده بی بی پانیر بودند و ملکه
جده این فقیر را هم بردند چون چند روز در چای پانیر شد جده این
فقیر حاضر شده حضرت شیخ جمی را فرمودند که ما در اجماع ابا برویم
ما را مشکل میشود شیخ جمی فرمودند تمام عجب بنید کار بهادشاهان مشکل
مردمان شش شش ماهی مانند شما چند روز عابر شد بد جده شب
جمعه جده خواب دید که بنده کی شیخ نصیر الدین آمدند و می گویند که ترا
مشکلی شود کنوری از جهت بزرگواران ما بتول بکنی تا کارش
زود شود ده و نیم سیر آرد کنده و نیم سیر گوشت دو سیر و ربع
روغن ستور به پخت تا کار نوزود شود جده چون بیدار شدند
شیخ جمی را گفتند خورد کار ترا ببرم شیخ جمی فرمودند امروز روز

جمع است سلطان ملاقات کسی نمی کند ایشان گفتند شما پیرمیشی
 چو فرمودند اگر بنده کی عم من چیزی گفته باشند خوب است والا
 ایشان گفتند آری ما اینچنین خواب دیدیم پیش چو همان کرده
 رفتند دیدند سلطان محمود بدو مردمان ابتاده اند گفتند
 شما باشید تا جر کنم پیش چو رفتند خدمتکاران سلطان محمود دیدند
 گفتند شما اینجا برآمدید یک کیزک بود او گفت بیا در خدمت
 فرمودند و پیش چو بنزد کردن رفتند ایشان گفتند بخیر چه حاجت است
 و بنده کی پیش چو را گفتند شما همراه کرده برودید و دربار را گفتند شما
 ایشان را هیچ مگوئید چون پیش چو و والد و عم پیش ابو محمد رفتند سلطان
 فرمود که فرزندان کیستند پیش چو فرمودند عم من بنده کی پیش بصره
 رحلت فرمودند سلطان محمود بسیار افسوس کردند و گفتند که بسیار
 اشتیاق ملاقات بود اما چه کنم که ملاقات نکردم بعد فرمودند
 چه وظیفه بود پیش چو فرمود یک نفر از دولت تنگه و تنگه را بهار
 صلح شدی و از زانی لانهایت و دران وقت نادر کسی بود که
 کشته نشی باشد و اینچنین وظیفه بود و ازین برای ذات خود چیز

ترقف نکردی و طلب زیادت نکردی بلکه انکار کردی و عادت بود
 که نصف مقرر داشت کردند سلطان محمودند ملک حمید الملک را
 که تمام وظیفه بدهید و مقدار دوازده سوار فاضل بدهید حمید
 الملک فرمودند که ایشان شیخ زاده اند ایشانرا خراشیدن بایست
 چون جاکیر پادشاه کند خراشیدن ایشان وقت شرب بعد سلطان
 گفتند بدهید بعد ملک حمید الملک همین فرمودند بعد سلطان
 فرمودند همین مقدار که است بدهید و تمامه حمید الملک بود که سلطان
 چیزی حضور فرمودند آن کار مغز کردند تا دیگری پروا نکند بدهید
 و در آن مجلس ملک یوسف حاضر بودند ملک یوسف فرمودند که
 ملک حمید الملک فرمان پادشاه می شود که مقرر داشت ایشان تمام
 بدهید ملک حمید الملک فرمودند ضرب باشند چون شیخ چمن آمدند در
 طعام مهیا شده است بنزدیکی شیخ چمن فرمودند که شما هر چه بدهید
 و اندوغم و جده در احمد آباد آمدند بعد از چند روز کار دیگر
 کرده شیخ چمن فرمان کرده زود آمدند بعد فرمودند که هر کرا چیزی
 مشکل می شودی بایست که ای طعام بکنند کار تمام شود و بی بی خود ترا

لعلوری را نسبت با سیدی کبیر شد از فرزندان سید صبیح شندی
 از ایشان یک دختر شد راجی فاطمه اولاد ایشان در بره پانزده
 بعد فرمودند که شیخ لطیف الهی بن شیخ محمد الهی از جوانان فقیر
 شیخ نصیر الهی بن خرد بودند و بسیار بزرگ بودند در پاخان بزرگ
 که کبیر کلان کتاییده است بسیار محقق ایشان بودند روزی که رفت
 ایشان آمده بود سیدی بشیر حبشی غلام خان ایستاده بود و
 بسیار سرکش بود ایشان گفتند که این خردک بسیار خوب خواهد شد
 خان گفتند که من ازین عاجزدم بسیار سرکش است لفظ مبارک ایشان
 در سیدی بشیر اثر کرد همان زمان در کوش خان عرض کرد که می میر
 شیخ خرابم شد همان زمان مرید شد پس در روز چنان با صحت عالی مشغول
 شد که یکی از اولیا گفت و مشهور در صداقت گفت خان ازاد
 کرد و گفت که مرا باین غلام فخر شد بعد فرمودند حضرت ما شیخ
 نصیر الهی چهل چهل روز طعام نخوردند بر سر کی ترب افطار کردند
 بعد فرمودند که بی بی عائشه بنت حضرت شیخ عزیز الله بسیار کلان
 بودند صاحب حال بودند فرمودند که مرا محرم شده است که هر که هفت روز

از روح حضرت شیخ نصیرالدین طحطاوی خواجه خدای تعالی ایمان او
بسلامت برادر و بعد فرمودند که چون میان علم الدین و علم
فحول بودن رحلت فرمودند میان برکت جوانی و میان احمد میرزا
و میان حسن نعم الله از شاگردان ایشان بودن میان برکت
میان احمد پیش میان تاج محمد خواندن شروع کردند و میان حسن
پیش شیخ نصیرالدین آمدند شیخ نصیرالدین بعد شصت سال در سن
شکر کرده بودند و ایشانرا گفتند که شما را احتیاج به کشیدن
نمانده است مطاع کنید هر چه شکل شود از ما حاصل کنید ایشان که ننگ
کردند و از همه شاگردان شیخ نصیرالدین میان ابراهیم بودند
و در زبان ایشان انری بستگی بود و ایشانرا کلامی گفتند
شیخ نصیرالدین گوشه نشین بود با کسی ملاقات نمی کردند و با هر
شیخ احمد که بسیار الفت داشتند با جزو السعادة و ت
قدم بوس حاصل شد و فرمودند که توان حق تعالی طلب کنی که خدا
تعالی رزق بی منت بدهد و در بر نکند و حق تعالی توفیق بدهد
بر اهل ما که در آن خشنودی حق تعالی باشد بعد فرمودند که این

و عا بکوان رب اغفر وارحم و تجا و ز عا تعلم فانک انت العلی العلم
 المجلس بالجیره و الساعده سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند
 که حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نضر الله و حضرت خواجه رکن الدین
 مریدان حضرت خواجه محمد زاهد بودند و حضرت خواجه محمد زاهد وقت رحلت
 حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نضر الله را گفتند که شما ندانید
 که شیخ رکن الدین و ما مرید یک پیر هستیم حضرت شیخ رکن الدین را یکی
 می دانید و شیخ رکن الدین را هم یکیش گفت ولی جای من دانیای را
 فرمودند بعد حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نضر الله جان ادب
 کردند و مجبورید که ادب پیر تا حدی که کلاه حضرت شیخ عزیز الله و حضرت
 شیخ نضر الله یکی شدند و آمدند و از حضرت شیخ رکن الدین پوشیده نه
 المجلس بالجیره و الساعده سعادت قدم بوس حاصل فرمودند و روز جمعه
 تاریخ بیستم ماه در قعد و این فقیر شب جمعه نکاح برادر مرید شیخ قطب محمد
 رفته بودم روز جمعه آمدم تسلیم کرختم فرمودند که مرا امشب در وقت
 آب خوردن آب که یا سندی چو شاییده بود آواز آمد که تو هر وقت که
 آب می خوری ترا بت بیارم کند منوش بانه شیدم بت بیار آمد و

همدارن هم بسیار شد که شرح نتوان کرد بجهت آواز آمد که تو آب بفرج
 بخور بلکه آب بسوی خورتا که بت تو برود ما آب بسوی خودیم بت
 فی الحال رفت بجهت اندکی غمزدن آمد دیدیم که حضرت قطب القطب
 شیخ نصیر الطی و ادب بن محمد آمدند و بالا تحت پوشی نشستند و فرمودند
 شما بر سر ما آمدید و بر چشم ما آمدید چه ایشان دغدغه توبه سفوح حضرت
 شمر السرجال دهلوی داشتند انشاء الله تعالی حق بیاند و تعالی شمارا
 همچو ما خواهد کرد بلکه از ما بلند تر خواهد کرد بجهت بنده گفت مرا همین
 بساحت که کنایان، صغیره و کبیره عفو شوند این فترات که
 شده است از شومیت گناه ما شده است بجهت قطب القطب
 فرمودند که ما حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم را عرض خواهیم کرد گناه تو عفو شوند بجهت بنده را
 یعنی جامع این عیال را فرمودند که ما ضده ان مرا بتتر الکفر بودم
 تو قبول کردی توبه بایه کرد بجهت فرمودند که در دین من که شست
 حضرت محمد و قطب القطب بر آیه قرآن عدم کتفا ^{ستغفروا}
 الله و استغفر لهم الرسول بوجدوا الله تو ابارحیا بجهت چشم

بر آب شمر بجهه فرمودند که حضرت قطب الاقطاب فرمودند که شما نقیصه
 کرده اید که نام او محمدی است مردمان می گویند و ظاهراً گفت که شما را
 نقیصه نام کسی اهل دنیا پادشاه در برج کینه شما میبار با شنبه بادا
 در آن نقیصه نام کسی در برج شود همین که شما برای حق سبحی نه کرده اید
 همین برای حق سبحی نه باشد زیرا که ای فیض محمد مصطفی است صلی الله
 تعالی علیه و سلم بجهه حضرت قطب الاقطاب فرمودند که شما حاشیه می نویسید
 بر نقیصه قاضی قدس سره و در دیباچه آن حاشیه اگر در برج کینه
 رضاء شما در هر چه شده است بس است بزیاوت نوشتنی خیال مکنید
 بعد الحمد و الله بجهه بنده را کرمه آمده چه فرموده بودند که در و پیش حالاً
 که در عادت وی اخفا باشد اگر پیش مردمان بگوید محرم شود که مرک
 وی نزدیک آمده است انا لله وانا الیه راجعون با طمیر
 والسعادة معادته قدم بوسی حاصل شرفش مادر زحمت رحلت عینی
 گفتند الله الله ولنا الله الله محمد رسول الله و علی بن ابی طالب
 وقت رحلت نزدیک آمد از یک پهلوی به پهلوی دیگر شدند و حرارت
 غالب شد و بیکر کسان حاضر بودند سویی می دیدند و فرمودند ظاهر

السموات والارض انت وليي في الدنيا والاخرة توفي مسلما و
الحقني بالصالحين اين فقير گفت آري پس گفت وقت فخر شده است
فقير گفت نشده است بجهه بجانب غلطيده و دست برشت
من نما و ند و مراد رکنار گرفتند و یک طوطا داشتند و گفتند اللهم
ما لك الملك پس بر حسب راستا شده اند و گفتند الله اعلم الله لا اله
الا الله محمد رسول الله و جان بحق تسليم کردند و در تاراج بيت هشتم
ماورق قدر و ن ستیم نه اثنی و ثمانون و تحمید الله الله
ایں مادر شجما مفر النسابي بي ضریح قرآن یاد داشتند در راه مبارک
رمضان در تراویح یاد می خواندند بنت میان شیر طاک بن شیخ یوسف
بن شیخ یحیی السعفی بن شیخ بن شیخ عطاد الله المعروف بشیخ ابن بن
شیخ نعم الدین بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف الدین المذكور قد سماه ارحم
و ماورای فقیر است انصافی بنت شیخ عطاد الله بن شیخ امان الدین بن شیخ
رفیع الله بن شیخ سعد الدین بن شیخ عزیز الدین بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف
الدین المذكور من تدامیر شیخ حسن محمد مرحوم بیان شیخ جبرئیل
و بیان کبریا بن عبد القدر بن بنده کی بیان عن نعم الله و بیان یوسف

و بیان محمد الرزاق و بیان قاسم و بیان داود و بیان ابوب و
 سید چانزک و سید لطیف و سید عبد الوهاب و بیان علی عباس
 و بیان پیر محمد و بیان عبد اکبر و بیان اسمعیل و غیره هم
 تمام شده موقوفات حضرت جناب قطب الدین و
 شیخ حسن محمد سید العبد الفقیر الی رحمة الله محمد
 فرخ رکن الدین عبد الرشید ابن سراج امین
 ابن قطب الدین قطب بن محمد ابن قطب الدین
 المدکور وقت منی روز دوشنبه تاریخ
 دهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰